

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

جوهر هستی

خانم ، دوش بسی شاد و خوش و خندان بود
مهربانتر ز همیشه ، چو گل و ریحان بود
بوسه ای زد به سر و روی من و گفت ! عزیز
بیشتر قصه نور را که ، عجب جریان بود
یکی از یار و رفیقان ، وفادار شما
تلفن کرده ، ز احوال شما پرسان بود
گفت ! من دوست پدر جان تو و میخوام
چند حرفی زنم و ، جان عمو گویان بود
گفتمش ! نیست به منزل ، ولی در دکانست
نمره را دادم و بنوشت ، چنین جریان بود
گفتمش ! کاش که میگفتی ، منم خانم او
گفت ! نه ، چونکه مرا شرم و حیا پیچان بود
گفتم ! هرگل که تر و تازه و خوشبوی ، بود
هنر و فنی که از همچو منش باغبان بود
گفت ! ای کاش کمی رنگ ، به مویت بزنی
نسخه (مشرف پویان) ، به خدا درمان بود

تا که فرقِ پسرَم ، با تو نمی بود عیان
من تو لیلی و مجنون و ، همه حیران بود
گفتم ! این ماش و برنج ، مُزدِ جوانیِ منست
کاش این امتعه ، ارزان و به هر دکان بود
چشم سر خیره ، که تا ، چشمِ روان بینا شد
ورنه محروم ، ز دیدارِ رخِ جانان بود
شکرِ یزدان که چنین فضلی نصیبم گردید
شد هویدا به من ، آنچه به شما پنهان بود
قطرهٔ خمرِ بقا ریخت ز پیمانۀ عشق
مستم از بادهٔ وصلی که سرِ پیمان بود
ساقی کرد ، خرابم ز رَحیقِ مختوم
شدم آگه ، به چه ایمان و ، چرا ایقان بود
پیشِ ما رنگ ، چوزنگ است و ولی بیرنگی
جوهرِ هستیِ ذاتیست که در وجدان بود
دل و دین باخت ، به یک نیمِ نگاهی «نعمت»
زانکه از روزِ ازل ، قسمتش این فرمان بود